



# حنیف

ویژه نامه مذهبی - خبرگزاری صدا و سیما

## حق نماز

ها و میخ‌ها و سایبان استوار خواهد بود و اگر این ستون منهدم شود دیگر نه میخی به کار می‌آید، نه ریسمان و نه سایبانی.

بنابراین، اهمیت و ارزش نماز تا این درجه است که پذیرفته شدنش، باعث پذیرفته شدن همه اعمال است و پذیرفته نشدنش، هدم و نابودی همه اعمال. امام هشتم ابالحسن الرضا علیه السلام فرمودند: نماز، وسیله ارتقا و بالا رفتن انسان‌های مومن است.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد کسی که ترک نماز می‌کند فرمودند: ترک عمدی نماز، موجب کفر است.

در روایت دیگری در تعیین مرز بین اسلام و کفر آمده است: اگر نماز واجب را عمدا ترک کند یا در انجام آن سستی ورزد مانند آن است که اصلا نماز را به جا نیاورده باشد.

مرز اسلام و کفر، ادای فریضه نماز و انجام این عمل عبادی است. پس آنچه که در باب اهمیت نماز و وجوب آن آمده است که نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مومنان است.

آداب و شرایط نماز

نماز یک فرمان موکد و الزامی است. نماز آداب و شرایطی دارد که با رعایت آن، تکلیف واجب انسان ساقط می‌شود. یقینا صرف قیام، قعود، سجده و رکوع، بدون ذکر و توجه و همراه با غفلت و بی‌اعتنایی به این که چه می‌کند، در کجا ایستاده، با که سخن می‌

رهبان معظم انقلاب در پیامی به بیست و پنجمین اجلاس سراسری نماز تصریح کردند: باید اعتراف کنیم که حق این فریضه الهی که درمان دردهای عمده فردی و اجتماعی ماست، ادا نشده است.

امام سجاد در رساله حقوق می‌فرماید:

حق نماز بر تو این است که بدانی با آن به مهمانی خدا می‌روی و در پیشگاه و منظر او می‌ایستی و چون این را دانستی، سزاوار است که مانند بنده ای خوار، حقیر، خواستار، ترسان، امیدوار، بی‌مقدار، زاری‌کننده و بزرگ‌دارنده کردگار، با آرامش و وقار و زیبایی در گفتار و تقاضای آزادی از آتش و نار نسبت به گناهان، نمازت را با جان و دل بپاداری و حدود و حقوق آن را رعایت نمایی. امام علیه السلام در این قسمت از رساله، بعد از بیان حق اعضا و جوارح به بیان حقوق افعال عبادی انسان و قبل از همه بیان حق نماز می‌پردازند.

نماز اولین فریضه و واجب از فروع دین است و جایگاه و اهمیت آن به گونه ای است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: نماز پایه دین است که اگر مقبول درگاه الهی قرار گیرد، سایر حسنات و اعمال انسان

نیز پذیرفته است؛ و اگر مقبول واقع نشود همه حسنات و اعمال دیگر مردود است. در

سخنی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: اولین چیزی که در صحنه قیامت مورد سوال و محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است. اگر این عمل مقبول واقع شد، بقیه اعمال پذیرفته است؛ در غیر اینصورت سایر اعمال هم قابل پذیرش نیست.

در تعبیر لطیف دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: مثل نماز مثل استوانه و ستون خیمه است؛ که اگر آن ستون استوار بماند، طناب





است. امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: خوشا به حال کسانی که در عبادت و مناجات خود با خدا، دلشان مشغول به آنچه چشم می بیند، نمی شود و با آنچه که گوش می شنود، از یاد خدا غافل نمی شوند.

در حدیث قدسی که درباره حضرت موسی بن عمران علیه السلام نقل شده، به ایشان چنین خطاب شده است: آن گاه که به نماز می ایستی، زیانت از دلت سخن بگویند و آن گاه که با من گفتگو می کنی مانند یک بنده ذلیل باش که با قلبی لرزان و زبانی راستگو با من سخن می گویند.

با زبان دل سخن بگو؛ چرا که سخن چون از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دو رکعت نماز خوانده شود، که در آن شایبه ای از شوائب دنیا به دل انسان خطور نکند و منزله از همه آلودگی ها باشد، خداوند همه گذشته انسان را می بخشد.

اصلا نماز همان ذکر است که برای توجه دادن و از غفلت بیرون آمدن است. در سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: خدا نماز، حج، طواف و مناسک حج را قرار داد تا یاد او احیا شود. حال اگر کسی نماز بخواند، اعمال حج، طواف و سعی و... را به جای آورد، اما از یاد خدا غافل باشد این ذکر چه ارزشی خواهد داشت؟

دل و زبان باید یکی باشد تا نفاق از میان برود. نفاق که نباشد، معصیت نخواهد بود؛ چرا که اگر بنده با زبان دل حرف بزند و بداند چه می گوید و با که می گوید؟ نمی تواند دروغ بگوید. همین اندیشه، او را از گناه و معصیت باز می دارد. دل خائف و لرزان و قلب امیدوار، پشتوانه زبان صادق و راستگوی انسان است. لقمان در نصایح و توصیه هایی که به فرزندش دارد می گوید: فرزندانم! آن چنان از خدا خائف و ترسان باش، که اگر خیرات و نیکی های همه جن و انس در پرونده تو است، باز هم مورد عذاب و عتاب الهی خواهی بود؛ و اگر همه گناهان مخلوقات در پرونده تو بود، آن چنان به خدا امیدوار باش که خدا تو را خواهد بخشید.

به همین دلیل است که امام سجاد علیه السلام در ذکر حقوق نماز می فرمایند: مانند یک بنده خوار، حقیر، امیدوار، ترسان و بی مقدار در پیشگاه خدا بایستد.

وقتی که این موقعیت خود را درک کرد و فهمید که کجا ایستاده و با که سخن می گوید، نماز او معاشقه با معبود است؛ آن هم عشق یک پرده و بنده سراسر نیاز و احتیاج. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: برترین مردم کسی است که عاشق و شیفته بی قرار عبادت است، عبادت را در آغوش می گیرد و با همه وجود عبادت می کند و از صمیم دل، عبادت و راز و نیاز با خدا را دوست دارد.

ادامه دارد

\* به سایت آوینی مراجعه شود

گوید و چه می گوید، حاصلی نخواهد داشت. لذا امام سجاد علیه السلام در همین حق می فرمایند: بدان که تو به مهمانی خدا می روی و در پیشگاه خدا می ایستی، اگر از حال غفلت در آمدی و فهمیدی چه می گویی، آن گاه مانند بنده ای حقیر و ذلیل و ترسان و امیدوار... نمازت را به پای می داری نه مانند مستی که زبانش حرکت می کند و الفاظی بر آن جاری می شود، اما نمی فهمد چه می گوید. در آیه کریمه قرآن آمده است: لا تقربوا الصلاة و انتم سُکاری حتی تعلموا ما تقولون. در حال مستی نماز نخوانید تا بفهمید چه می گویند.

البته به حسب ظاهر شاید مراد از مسکر، مستی از شراب و خمر باشد، اما تنها اشاره به آن نیست، بلکه هر تعلقی که مستی بیاورد، می تواند مورد اشاره قرآن باشد. امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: آنچه که انسان را از اعتدال خارج کرده و به مستی و غفلت می کشاند چهار چیز است: اول، مستی در اثر شرب خمر؛ دوم، مستی مال و ثروت؛ سوم، مستی خواب که انسان اگر در حال خواب آلودگی به نماز بایستد، قطعاً نمی فهمد چه می گوید و چهارم، مستی قدرت است.

انسانی که دست به قدرتی پیدا کرده، مست و مقهور قدرت می شود و خود را در پیشگاه الهی خاضع و ذلیل نمی بیند. برای این که انسان بداند در نماز ذاکر است و نه غافل، فرموده اند: کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز نمی دارد، باید بداند که این نماز جز دور کردن او از خدا حاصلی ندارد.

چه بسیار انسان هایی که شب به پا خواسته و نماز می خوانند، اما جز خستگی و رنج حاصلی برای آنها ندارد.

پس نماز غافل و ساهی، جز رنج و سختی نتیجه ای برای او نخواهد داشت



. کسی که نماز می خواند، در اولین قدم باید توجه داشته باشد که آن را با همه شرایط به جا آورد، تا مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

عبادت واقعی

تعبیر امام سجاد علیه السلام این بود: اولین حق از حقوق نماز، آن است که بدانی تو در حقیقت با این عمل به پیشگاه خدا، وارد می شوی و در محضر او قیام می کنی و خلاصه همه اش ذکر و تقرب است و این عمل با غفلت و آلودگی ها سازگار نیست و همه توجه باید به سمت او باشد؛ زیرا نماز، گفتگو با خدا و استمداد طلبیدن از او است: ایّاک نعبد و ایّاک نستعین. ذکر می است که مکرر در هر نماز بر زبان جاری است و به وسیله آن از خدا استمداد طلبیده می شود؛ چگونه می شود این کلمه را بر زبان آورد حال آن که قلب و دل جای دیگری



PHOTO: MADYAR SHOJAEI FAR

DOURBIN.NET IRANIAN PHOTO NEWS AGENCY

## گفت‌وگو با زهرا گونزالس، مسلمان آمریکایی

# این فرهنگ را آمریکایی‌ها تزریق می‌کنند که ایثار فراموش شود

تا اینکه یک روز که به خانه رفتیم، مادرم ما را دور خودش جمع کرد و گفت: «این حرف‌هایی که من درباره خدا و اخلاق و این‌ها گفتم از دین کاتولیک نیست. از دین اسلام است و اسلام؛ یعنی تسلیم. تسلیم در برابر خدا نه در برابر نفسمان!»

و بعد هم گفت که من مسلمان شده‌ام و به دین اسلام در آمده‌ام و می‌خواهم با حجاب شوم، ولی شما را مجبور نمی‌کنم که مسلمان شوید، شما را آزاد می‌گذارم. ابتدا تعجب کردیم ولی وقتی مادرم ما را تنها گذاشت، ما به حرف‌هایش فکر کردیم. بعد از صحبت کردن با یکدیگر به این نتیجه رسیدیم که ما هم مسلمان شویم و بعد عبادات را از مادرم فرا گرفتیم. بعدها از مادرم پرسیدم آن موقع که اسلام را به ما معرفی کردید، نگران نبودید که ما مسلمان نشویم؟! گفت: «نه، من مطمئن بودم که اسلام را انتخاب می‌کنید، چون من زمینه‌سازی لازم را کرده بودم.»

مادرم زمینه‌ای ساخت تا فطرت ما رشد کند و به بالندگی برسد. مادرم از روشی ساده و فطری استفاده کرد و به زیبایی، ما را به اسلام جذب کرد. وقتی ما مسلمان شدیم، خانواده‌های مادر و پدرم، خیلی ما را اذیت کردند. نمی‌توانستند قبول کنند که ما مسلمان شده‌ایم و ارتباطشان را با ما قطع کردند. حدود بیست سال رابطه‌شان با ما قطع بود. چند سال پیش مادر بزرگم با ما تماس گرفت و گفت: «من دارم می‌میرم، بیایید آشتی کنیم!» جالب بود که هنوز بعد از این همه مدت سعی می‌کرد ما را به دین کاتولیک برگرداند! بعد از مسلمانی، احساس کردیم در همان شهر خودمان غریب شدیم. دیگر

«زهرا گونزالس»، مسلمان آمریکایی، اهل «ایالت کالیفرنیا آمریکا» است. حدود سی سال پیش مسلمان شده و چهار فرزند دارد. ساکن «مشهد» است. با صحبت‌ها و راهنمایی‌های مادرش از کاتولیک مسیحی به اسلام گراییده است. وی برخی سختی‌ها را که مسلمان شدن و محجبه شدن برایش ایجاد کرده، بازگو کرده است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فضا یک مقدار بازتر شد. مادرم در یکی از دفاتر اسلامی در آمریکا با یک خانم ایرانی آشنا شد و در طول یک سال، تحقیقات مفصلی کرد و جاهای مختلفی رفت و نهایتاً تصمیم گرفت، دینش را عوض کند و مسلمان شود، ولی آن موقع به خانواده‌اش و به ما نگفت که مسلمان شده و مخفیانه نماز می‌خواند و کارهای عبادی‌اش را انجام می‌دهد؛ البته حجاب نداشت، چون خود آن خانم هم حجاب نداشت و راستش آن زمان خیلی کم خانم با حجاب پیدا می‌شد. ولی کم‌کم، بعد از پیروزی انقلاب، خیلی تغییر و تحول ایجاد شد و همه مسلمان‌ها با حجاب شدند. ما کاتولیک بودیم و مادر بزرگم خیلی آدم سنتی، مذهبی و متعصب بود و مسلماً نمی‌گذاشت دخترش به این راحتی دینش را عوض کند. به همین خاطر، مادرم پنهانی عباداتش را به جا می‌آورد. کم‌کم برای ما هم از توحید گفت، ولی هیچ وقت مستقیماً از اسلام و اینکه به این دین گرایش پیدا کنیم، صحبتی نمی‌کرد. دائماً به طور غیر مستقیم اشاراتی می‌کرد و از مهربانی‌ها و بزرگی خداوند می‌گفت و حرفی از دین دیگری نمی‌زد و از صفتهای خداوند می‌گفت و ما را به تفکر و تأمل وامی‌داشت.



برایم سنگین بود، ولی چون خیلی علاقه‌مند به مطالعه آن‌ها بودم، مثل تشنه‌ای که به آب می‌رسد و آن را رها نمی‌کند، شده بودم.

یک روز به خانه‌ای که یک زن عرب آدرس آن را به ما داده بود، رفتیم تا پرسش‌های دینی خود را مطرح کنیم، آن خانه، مال وهابی‌ها بود برخورد بسیار تند و زننده آن‌ها باعث شد که به حمدالله هیچ‌گاه به سمت وهابی‌ها نرویم.

اما روز بعد رفتیم جایی که می‌گفتند، حسینیه شیعیان است. در آنجا همه در حال سینه زدن و نوحه خوانی به زبان عربی و فارسی بودند و با سوز خاصی کلمه حسین را می‌گفتند و اشک می‌ریختند. وقتی با این صحنه روبه‌رو شدیم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتیم. با اینکه ما آمریکایی‌ها زیاد احساساتی نیستیم و ابراز احساسات نمی‌کنیم.

در واقع این فرهنگ را خود آمریکایی‌ها تزریق می‌کردند که هیچ چیز در دنیا ارزش ندارد که خود را به خاطر آن اذیت کنید یا جانتان را بدهید و حس ایشار و فداکاری اصلاً در آنجا معنی ندارد! در درون آدم‌ها این حس را خفه کردند! ولی وقتی با این صحنه روبه‌رو شدیم، بی‌اختیار درونمان یک حس ایجاد شد که اصلاً توصیف کردنی نبود. یک حالت روحانی که تا آن زمان آن را درک نکرده بودیم. این سوالات هم در ذهنمان ایجاد شد که این حسین کیست که همه برای او گریه می‌کنند؟! مگر با او چه کردند؟ ما در این مراسم با خانمی آشنا شدیم و خیلی با هم صحبت کردیم و چند ماه بعد هم با مطالعات و جست‌وجو اعلام کردیم که ما شیعه هستیم.

فضای آمریکا طوری است که اگر کسی را مخالف فرهنگ، ایده و جامعه خودشان ببینند، تحمل نمی‌کنند و فرصت بیان حرف و استدلال را به طرف مقابل نمی‌دهند و فوراً به او انگ می‌زنند! یعنی تا موقعی که شما در چارچوب آمریکا هستید، همه چیز خوب است، ولی وقتی به دین دیگری بروی فوراً در برابر تو گارد می‌گیرند و مخالفت شدیدی نشان می‌دهند و آن دموکراسی و آزادی آمریکایی که می‌گویند، فقط در حد شعار است و واقعیت بیرونی ندارد! مادرم حتی وقتی که مسلمان نبود، همیشه درباره حیا صحبت می‌کرد. یادم هست مادر بزرگم در یک تابستان برای من یک دست لباس تابستانی خرید که یک تاپ کوتاه با یک شلوارک خیلی کوتاه بود، ولی من آن‌ها را نپوشیدم. مادر بزرگم اصرار کرد، ولی مادرم به او گفت: «دست بردار! چرا این قدر به او اصرار می‌کنی؟ دخترم وقتی این‌ها را می‌پوشد، احساس بدی دارد. نمی‌خواهد بدنش را نشان دهد، چرا شما مجبورش می‌کنید؟» یعنی حجاب را نمی‌شناختیم، ولی حیا داشتیم و کم‌کم که رشد کردیم، آن حیا را حفظ کردیم.

چون خانواده پدر و مادرم خیلی ما را اذیت می‌کردند، ما به شهر دیگری مهاجرت کردیم. شهر کوچکی بود ولی چون مسلمان زیاد داشت، مادرم آنجا را انتخاب کرده بود. در همسایگی ما چند ایرانی هم زندگی می‌کردند. ۱۷ سال در آن شهر ماندیم و بعد از آن به قم آمدیم. خواهرم به حوزه علمیه و رفت و ادامه تحصیل داد، ولی من ۲ سال در حوزه درس خواندم و بعد از دواج کردم و به آمریکا برگشتم. همسرم در «واشنگتن دی سی» کار می‌کرد. دوباره به ایران آمدیم و در مشهد ساکن شدیم.

عده‌ای می‌گویند ما برای ترویج حجاب در جامعه، کار را نمی‌توانیم با زور جلو ببریم ولی من معتقدم ابتدا کمی زور و اجبار لازم است. حجاب یک امر تربیتی است که خانواده‌ها از سنین کودکی باید آن را برای کودکان خود مطرح کنند.

\* ادامه دارد



خانواده‌ای و دوستی که بخواهد با ما رفت و آمد کند، نداشتیم! آن موقع تعداد مسلمانان در آمریکا خیلی کم بود. اگر مسجدی هم بود، مال وهابی‌ها بود. عربستان در مناطق مستضعف نشین، شام می‌داد، به خاطر همین، اگر مسلمانی هم در آمریکا بود، بیشتر به وهابی‌ها گرایش داشت.

با شکوفایی انقلاب اسلامی ایران، روح تازه‌ای در جهان اسلام دمیده شد و با اینکه عربستان پول زیادی خرج می‌کرد، ولی ایران بدون این کار، فقط از طریق انقلاب خود، توانسته بود مردم را به سمت اسلام جذب کند. البته متأسفانه نتوانسته بود آن را پرورش و به طور ارادی گسترش دهد. آن موقع کتاب‌هایی با موضوع اسلام خیلی خیلی کم بود. فقط ما یک نشریه داشتیم به نام «محبوبه» که از ایران می‌آمد. وقتی به دست ما می‌رسید، بین خودمان پخش می‌کردیم و می‌خواندیم، ولی از جزئیات احکام اسلام چیزی نمی‌دانستیم.

برای اولین بار که روسری پوشیدم و به مدرسه رفتم. خوشحال بودم. روز اول شروع کلاس‌ها هم بود. فکر می‌کردم دوستانم با دیدن من خیلی خوشحال خواهند شد. وقتی سوار سرویس مدرسه شدم، همه با دیدن من ساکت شدند و به من خیره خیره نگاه کردند. سکوت عجیبی حاکم شده بود. خیلی ترسیدم. از برخورد آن‌ها مات بودم. راننده به من گفت: بیا بشین یا برو! در اتوبوس هنوز باز بود! یک لحظه به ذهنم رسید که فرار بکنم و بروم، ولی بعد با خود گفتم فردا و پس فردا و روزهای آتی را چه کنم؟ بالأخره که باید با این پوشش به مدرسه بروم. از خدا کمک خواستم که به صندلی آخری که خالی بود، بتوانم برسیم و بنشینم ولی حس کردم پاهایم خیلی سنگین شده است. ناگهان پسری گفت: به او نگاه کنید به سرش پارچه بسته و به مدرسه آمده و همه شروع کردند به خندیدن! بعد هم به سمتم اشغال پرت کردند و رویم آب دهان ریختند!

هر روز رفتن من به مدرسه همان طور بود! با مادرم صحبت کردم و از او راهنمایی خواستم. او گفت: «خدا خودش ما را هدایت کرده، پس ما را وسط راه، رها نمی‌کند.» یک روز نشستیم و با خدا درد دل کردم و گفتم: «خدا یا کمکم کن! من می‌دانم که حجاب درست است» واقعاً کسی نبود که جواب من را بدهد و کتابی هم در این زمینه نبود! یک روز که به خانه آمدم، مادرم به من گفت که یک بسته پستی از ایران برای ما آمده است. وقتی باز کردیم، دیدیم چند تا کتاب بود که از سازمان تبلیغات برای ما فرستاده بودند. کتاب «فلسفه حجاب» شهید مطهری و چند تا کتاب از شهید بهشتی، همه به زبان انگلیسی بودند. من فقط دوازده سال داشتم و هر چند این مباحث



## پرسی و پاسخ

# فرقه وهابیت چگونه پایه‌گذاری شد؟

آیا وهابیت یک فرقه دست‌ساز است؟ آیا اصولاً ارتباطی میان این فرقه با اسلام وجود دارد؟ فرق وهابیت با اهل سنت چیست؟

وهابی‌ها پیروان محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی هستند و او پیرو مکتب ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی بود که عقاید جدیدی را در جزیره‌العرب بنیاد نهاد. نام این فرقه از نام پدر او عبدالوهاب گرفته شده است. ریشه‌ی فکری وهابیت، آرا و افکار ابن تیمیه است که در سال ۶۹۸ هـ.ق، در منطقه شام آغاز به تبلیغ و ترویج آن نمود، و با مخالفت صریح دانشمندان بزرگ اهل سنت و شیعه روبرو شد.

با مرگ ابن تیمیه در سال ۷۲۸ در زندان قلعه دمشق، افکار وی نیز به فراموشی سپرده شد. پس از گذشت حدود چهار صد سال، محمد بن عبد الوهاب در سرزمین نجد با هماهنگی محمد بن سعود حاکم «درعیه»، در سال ۱۱۵۷ افکار ابن تیمیه را مجدداً زنده و به ترویج آن پرداخت؛ آنان با نبردهای خونین، بر سواحل خلیج فارس و تمامی منطقه حجاز سلطه یافتند. این فرقه هم‌اکنون در عربستان و برخی از کشورها نظیر پاکستان و هند طرفدارانی دارد.

محمد جواد مغنیه در کتاب «هذه هي الوهابية» با استناد به کتب محمد بن عبدالوهاب و آثار دیگر وهابیان می‌نویسد: به نظر وهابی‌ها هیچ انسانی نه موحد است و نه مسلمان مگر این که امور معینی را ترک نماید. در حالی که، همه‌ی مسلمانان معتقدند که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند مسلمان است و خون و مالش محفوظ است، اما وهابی‌ها می‌گویند: قول بدون عمل ارزش و اعتباری ندارد، بنابراین هر کس شهادتین را بخواند، ولی از مردگان استعانت بخواهد چنین کسی کافر و مشرک خواهد بود و خون و مال او حلال است. مذهب وهابی‌ها اکنون در عربستان سعودی مذهب رسمی است و فتاوی‌ای علمای آن مذهب از طرف دولت اجرا می‌شود.

احمدبن تیمیه، به عنوان فقیه، محدث و متکلم، ضد هر آزاد اندیشی و نوگرایی قیام کرد. در مناظرات فخر رازی از عصر ابن تیمیه به دوره انحطاط و سستی گرفتن تفکر فلسفی و استدلال منطقی و قرن روی آوری به ظواهر دین و توجه سطحی به معارف خشک و مذهبی یاد شده است.

از مهمترین مواردی که علما بر ابن تیمیه ایراد گرفته‌اند، عبارت بود از:

۱. برای خداوند جسم قائل شده است.
  ۲. ذات خداوند را بسان اجسام، مکان‌دار دانسته است.
  ۳. خداوند را به اجسام و مخلوقات تشبیه کرده است.
  ۴. عظمت معنوی پیامبر را پس از رحلت وی انکار کرده است.
  ۵. زیارت و شفاعت پیامبر و اولیا و صلحا را انکار کرده است.
  ۶. به اصحاب پیامبر اهانت کرده است.
  ۷. مهمتر از همه اینکه تمام مسلمانان را کافر خوانده است.
- سلفیه که پیشوای ایشان ابن تیمیه است، می‌گفتند: هر عملی که در

زمان پیامبر اسلام وجود نداشته و انجام نمی‌شده است، بعداً نیز نباید انجام بشود. ابن تیمیه از این اصل کلی سه قاعده دیگر استخراج و استنتاج کرد:

۱. هیچ فرد نیکوکار یا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خداوند قرار داد، ۲. به هیچ زنده یا مرده‌ای نباید پناه برد و نباید از هیچ کس یاری خواست، ۳. به قبر هیچ پیغمبر یا فرد نیکوکاری نباید تبرک جست و نباید تعظیم کرد.

هرچند با مرگ ابن تیمیه، دعوت سلفی‌گری و احیای مکتب سلفی در عقاید به فراموشی سپرده شد، اندیشه او، در لابلای کتاب‌ها و گوشه کتابخانه‌ها باقی ماند تا روزی که محمد ابن عبدالوهاب نجدی ظهور کرد و به نیش قبر آثار دفن شده و فراموش شده او پرداخت و گفته‌ها و نوشته‌های او را با بیان فریبنده برای مردم مطرح ساخت.

محمد ابن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ هـ.ق در شهر عینیه تولد یافت. جد وی فردی به نام «شولمان قرقوزی» از نسل یهودیان ترکیه به نام «یهود دوعه» بود. این گروه با سابقه یهودیت به اسلام گرویدند و به ظاهر مسلمان شدند، تا شاید در حکومت عثمانی ترکیه نفوذ کنند یا شاید هم اسلام را به صورتی دیگر مشکوک و مشوش سازند.

شولمان جد عبدالوهاب، در شهر بوسا به خرید و فروش هندوانه و خربزه مشغول بود. اما چون از شغلش راضی نبود، همانند برخی دیگر از یهودیان به تجارت دین متمایل می‌شود. او تصمیم می‌گیرد که به سلک علمای دین در بیاید و به صورت رسمی عالم دین شود تا نفوذ و مقامی یابد. او رهسپار سوریه شده اما پس از مطرح کردن مسائل جدید و شناخته شدن، طرد می‌شود و مجبور می‌شود تا از آنجا به مصر، سپس مکه و بعد به مدینه برود. پس از اخراج شدن از مدینه، رهسپار نجد می‌شود و در آنجا کاملاً ماهیت خود را مخفی کرده و خود را به عنوان «سالله» از قبیله «ربیع» جا زده و نام عربی سلیمان را برای خود برمی‌گزیند.

\* ادامه دارد

ویژه نامه مذهبی - خبرگزاری صدا و سیما

دبیر ویژه‌نامه: زهره قدیمی

